اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض شد بحثی که راجع به گفتيم جغرافيای حديث و تاريخ حديث، حديث شيعه حديث اماميه را اجمالاً عرض بکنيم در اين حديثی که رسيد به حديث که عرض کرديم کتاب عبدالله ابن ميمون قداح البته ايشان مال مکه است ديگر حالا جزو مدينه حسابش، و کتاب علی ابن جعفر و رواياتی هم از نوفلی­ها داريم که از بنی­هاشم هستند، کتاب علی ابن جعفر هم اسانيد متعدد دارد هم نسخ متعدد دارد و دارد اختلاف دارد، اما اين­که تا حدی اين­ها با همديگر اختلاف دارند اين بايد يک بررسی ديگر بشود مخصوصاً من هنوز بيشتر شبهه­ام اين است که اين کتاب شايد ادامه کتاب چهار صد مسأله حلال و حرام محمد ابن مسلم و بعد مسائل حلبی باشد حالا به هر حال فعلاً آن قسمت را باشد من يک نکته­ای را اين­جا بنده اضافه کنم، ما وقتی مثلاً می­گوييم اين کتاب هست، آيا اين­ها اختلاف متن دارند بررسی بشود، اين به معنی نيست که من فعلاً دارم نتيجه می­گيرم يکی از کارهای ما يا خودم در يک مطلبی تحقيق کردم، آن را عرض می­کنم يا اگر نشده بيان می­کنم که اين احتياج هست، به اين کار حاجت هست، در حوزه بايد اين کار بشود، اين کار نشده و اين کار بايد به اين، من از روايات علی ابن جعفر، حتی در کتب ابازيه هم ديدم، يعنی خوارج ديگر به اصطلاح يعنی در کتبی، عن علی ابن جعفر عن اخيه قال سئلت خيلی عجيب است آن­جا هم ديدم من ديگر حالا اين يک شرح ديگر دارد اين کتب روايات اهل سنـت، روايات ما در کتب اهل سنت آن را بعد از اين بحث، کتاب علی ابن جعفر انصافاً کتابی است خيلی قابل اعتناء، خيلی نکات خاص دارد، جهات خاصی دارد که احتياج به بحث و بعضی از نسخش هم انفراد دارد، يعنی کتاب مثلاً روايتی را مرحوم شيخ طوسی در تهذيب از علی ابن جعفر نقل می­کند نسخش هم مختلف است، در تهذيب از علی ابن جعفر نقل می­کند در هيچ يکی از نسخ علی ابن جعفر وجود ندارد منحصراً در تهذيب شيخ طوسی آمده و آن در ولوع خوک که هفت­بار شسته بشود، اين اصلاً در هيچ روايتی هم نيامده، در هيچ روايتی نيامده الا منفرداً شيخ طوسی در کتاب تهذيب يک حديثی را اول از علی ابن جعفر نقل می­کند بعد می­گويد و عنه عن اخيه، عطف به آن می­کند در تهذيب، در کتاب بحار نسخه بحار صاحب وسائل، البته صاحب وسائل نوشته و روی علی ابن جعفر فی کتابه اين را نوشته صاحب وسائل و نسخه صاحب وسائل همان نسخه بحار است ليکن عرض کرديم در اين چاپ آل­البيت يک مزيتی که دارد اين حاشيه سومی را که صاحب وسائل چون صاحب وسائل يکبار نوشته يکبار مراجعه کرده، دفعه دوم هم مراجعه کرده، تعليقاتی دارد اين تعليقات در اختيار اين چاپ آل­­البيت بود در اختيار مرحوم آقای ربانی نبوده خيلی هم نافع است اين تعليقات در اين­جا تعليق دارد که در کتاب علی ابن جعفر نيست در متن کتاب نوشته ورواه علی ابن جعفر فی کتابه، در تعليقش ملتفت شده که نيست و درست هم همين است، غرض اين حواس­تان باشد مرحوم صاحب وسائل،

س: شيخ فرق گذاشته يا شيخ اشتباه کرده

س: اعتماد کرده به نص، نقل شيخ

ج: نه خود ايشان ديده، ببينيد دوتا روايت است از علی، پشت سرهم است، اولش هست در کتاب علی ابن جعفر ظاهراً صاحب وسائل خيال کرده دومی هم هست در تهذيب بياوريد و عنه عن اخيه علی ابن جعفر عن الخنز قال سبعه مرات، يغسل سبع، اين نيم سطر است منحصراً در تهذيب شيخ آمده، عرض کردم صاحب وسائل اگر وسائل را بياورند، چه در چاپ مرحوم ربانی چه چاپ جديد نوشته و رواه علی ابن جفعر فی کتابه اين طور نوشته، ليکن ظاهراً مرادش حديث اول بوده اشتباه کرده اين دومی نيامده آن وقت در اين حاشيه­ای که ايشان دارد، در حاشيه­ای خودش زده نوشته نه در کتاب علی ابن جعفر نيست، در آن روايتی که علی ابن جعفر نقل کرده نيست، عرض کردم در مجموعه نسخی که من حالا ايشان از تهذيب نقل می­کند و از کتاب علی ابن جفعر ما عرض کرديم نسخ متعدد داريم، نسخه علی ابن اسباط است، نسخه فرض کنيم به اين­که در اختيار شيخ بوده، و صدوق بوده نسخه موسی ابن قاسم است نسخه عمرکی است، نسخه­ای است که يکی از علی ابن حسن که از زيديه است نقل کرده، نسخ متعدی از اين هست اين روايت فعلاً و شيخ طوسی هم در هيچ فقهی­اش فتوا نداده، در هيچ کتاب،

س: فقط روايت را آورده

ج: در تهذيب آن هم در هيچ کتاب فقهی هم به اين مطلب فتوی نداده، دقت کرديد، بعدها مرحوم محقق در شرايع نوشته يستحب، چون روايت را ديده از آن ور ديده که عمل اصحاب نيست، اصحاب هم بعد از شيخ فتوی ندادند، قبل از شيخ و بعد از شيخ هيچ کس نياورده و منحصراً شيخ آورده،

س: متفرد است

ج: متفرد است فتوی هم نداده به نظرم در مبسوطش نوشته خنزير هم حکم کلب دارد مثلاً، در بعض جاها هم که اصلاً نياورده، بعض­جاها هم که خنزير حکم سگ داده که سه بار شسته می­شود يکبار هم خاک مالی است البته اهل سنت در سگ هفت­بار نقل کردند، اهل سنت، ايشان در خنزير ورداشته از علی ابن جعفر، حالا نسخ تهذيب هم می­گويند مختلف است بعضی­ها آنی که الآن چاپ شده و عنه عن اخيه، عنه دارد می­گويند در بعضی از نسخ نوشته علی ابن جعفر، عنه ندارد، يعنی مستقيماً از کتاب علی ابن جعفر، با اين­که قبلش هم از علی ابن جعفر مستقيماً حالا به هر حال هرچه که بوده نسخه خطی تهذيب، آنچه که الآن هست اين، علامه رحمه الله اولين کسی است که گفته يجب، چرا؟ واضح است چون ايشان قائل به حجيت خبر ثقه بوده، طريق شيخ هم به علی ابن جعفر صحيح است ديگر کار به عمل اصحاب و قرائن و نسخ و نسخه، ديگر اين­ها نبوده و الا محقق در شرايع دارد يستحب، علامه اولين باری است که گفته يجب، بعد از علامه هم اين فتوی مشهور می­شود به خاطر همين روايت شيخ و تصحيح علامه دقت کرديد، بعد هم ادعای اجماع کردند که اجماعی است که،

س: اجماع بعدی

ج: روشن شد؟

س: بلی

ج: بلی آقا،

س: در مسائل علی ابن جعفر هم بخش خنزير هست،

ج: نه نيست آن مسائل،

س: اگر ممکن است از تهذيب نقل کرده باشند جزو مکملات است

ج: نه ببينيد وسائل را بياوريد در وسائل دارد،

س: الآن در تهذيب الاحکام که مال علی ابن جعفر است،

ج: خب بعد در وسائل دارد و رواه علی ابن جعفر فی کتابه،

س: عبارت چيز اين جوری است و اخبرنی الشيخ ايده الله عن ابی القاسم جعفر ابن محمد عن محمد ابن يعقوب عن محمد ابن يحيي عن العمرکی ابن علی عن علی ابن جعفر عن اخيه موسی ابن جعفر عليهما السلام قال سئلت عن الرجل يصيب ثوبه خنز فلم يغسله فذکر و هو فی صلاته، کيف يصنع به قال ان کان دخل فی صلاته فليمض و ان لم يکون دخل فی صلاته فليمزح ما اصابه من ثوبه،

ج: تازه غسل هم ندارد ما اصابه، نزح يعنی آب­پاشی، نه و سئلته عن الخنزير يلغ، ولغ،

س: الا ان يکون فيه اثر فيغسله و سئلته عن خنزير، شرب من اناء

ج: اين سئلته اين در کتاب تهذيب آمده، در تهذيب و سئلته، هيچ جاي ديگری نيامده،

س: قال يغسل سبع مرات،

ج: يُغسل سبع مرات، آن وقت در وسائل اگر بياوريم اين را آورده، نوشته و رواه، بلی آقا

س: کتاب علی ابن جعفر هم هست ديگر آن­جا

ج: به صدرش هست ذيل نيست صاحب وسائل نوشته و راه علی ابن جعفر فی کتابه، تصور کردند در کتاب علی ابن جعفر صدر و ذيل باهم است اين چاپ آل­البيت را ببينيد حاشيه دارد خود صاحب وسائل، خود صاحب وسائل و شيخ هم فتوی نداده، در هيچ کتابش هم فتوی نداده، هيچ کس هم ديگر نقل نکرده، آن نقلی که اول از کلينی است نقل اول از کلينی است ديگر، از شيخ مفيد از ابن قولويه از محمد ابن يعقوب، محمد ابن يعقوب از همان نسخه عمرکی نسخه خراسانی چون عرض کردم پيش اين­ها دو نسخه خيلی معروف بوده نسخه خراسانی که عمرکی ابن علی بوفکی نيشابوری نقل کرده، از روستايي بوفک يا پوفک، و موسی ابن قاسم بجلی کوفی، دوتا نسخه معروف در اختيار، اين از نسخه خراسانی است،

س: در نسخه خودی، در مستدرکات علی ابن جعفر که آقايون کار کردند چاپ شده،

ج: ها!

س: از تهذيب آورده،

ج: از تهذيب آورده

س: در نسخه­اش نبوده،

س: آنی که در خود مصدر علی ابن جعفر هست حديث شماره 61 است و سئلته عن رجل اصاب ثوبه

ج: همان اولی، سؤال اول ديگر،

س: ولوغ درش نيست،

ج: ولوغ درش نيست

س: حتی نزح هم هست،

ج: نزح هم خلاف قاعده، نزح يعنی آب بپاشد نمی­خواهد بشورد، شستن نمی­خواهد،

س: چيزهای که نيست در نسخه از تهذيب آورده

ج: دقت کرديد، ايشان

س: اما در صدر و ذيل اشاره نکردند به اين،

ج: خيلی خوب اگر اشاره می­کردند که مطلب حل می­شد ديگر

س: در حاشيه چيز آوردند

ج: چرا نسخه آل­البيت چاپ آل­البيت

س: وسائل آل­البيت

ج: وسائل آل­البيت را بياور،

س: چاپ آل­البيت

ج: وسائل را بياور

س: همين وصف قصه نزح که قصه ولوغ کلب

ج: منه رحمه الله

س: نه آن منه رحمه الله چيز ديگر است، و

49: 9

فی هامش مخطوط ما نصه لم اجده فی الکافی و کذه لم يجده الشيخ بهاء الدين فی مشرق الشمسين و قال کانه اخذه من غير الکافی من مؤلفات الکلينی، اشکالش در همان محمد ابن يعقوبش است

ج: ها! هست، می­گويد در کافی چون اين پشت سر آن نقل کرده و سئلته می­گويد در کافی نيست و مشرق الشمسين هم نه، خود ايشان هم بعد می­گويد و رواه علی ابن جعفر،

س: خود کتاب علی ابن جعفر آن روايت را خواندی ادامه­اش را ندارد،

س: خير نداشت حاجی آقا

س: اما آن چيزی در وسائل هست و باسناده عن محمد ابن يعقوب عن فلان آن وقت اين زيده را آورده و سئلته عن خنزير شرب فی اناء

ج: بلی ايشان برداشته گفته محمد ابن يعقوب حالا من اشتباه کردم خيال کردم کتاب علی، می­خواهد بگويد در کافی نيست، گفته شد در بعض نسخ تهذيب اصلاً ابتداء به اسم علی ابن جعفر شده آن را از کلينی نقل کرده اين از کتاب علی ابن جعفر احتمال دارد احتمال از کتاب، به هر حال اگر هم فرض کرديم نسخه­ای از کتاب علی ابن جعفر در اختيار شيخ بوده که در آن نسخه اين بوده، حالا حاشيه بوده در متن آمده، متن بوده در حاشيه رفته، به هر حال فعلاً در هيچ مصدری از مصادر علی ابن جعفر اين نيست

س: ولی کلينی باز قبل از شيخ آورده اين را

ج: اين را نياورده نه،

س: چرا همين را آورده

ج: ولوغ نه، نزح را آورده

س: در اصول نه در يک کتاب­های ديگری،

س: کتابی بوده که الآن برای تشريح

ج: ايشان نقل می­کند يعنی مرحوم صاحب وسائل استظهار کرده،

س: نه استظهار نيست حاجی آقا الآن خوانديم ديگر

س: شيخ نقل می­کند منتهی در کافی می­گويد نيست،

ج: می­گويد چون دارد آخر و سئلته می­گويد در کافی نيست،

س: کافی نبوده جای ديگر بوده

ج: حالا جای ديگر کلينی، چون ديده يعنی عرض می­کنم چون ديده و سئلته، عرض کردم بعضی­ها ادعا کردند نسخ تهذيب بعضی از نسخش اين طور است و علی ابن جعفر قال سئلت اخی، يعنی ابتدا به اسم علی ابن جعفر کرده، اين سندش با سند قبلی، صاحب وسائل سندش را با قبلی يکی گرفته از کافی گرفته، و لذا احتمال دارد جای ديگر کلينی نقل کرده، عرض کردم ما نسخ متعددی از کتاب علی ابن جعفر داريم در هيچ نسخه­ای نيامده،

س: تازه اين­که اين روايت در کافی هست واقعاً يا بازهم صدرش است؟

ج: همان صدرش هست قبول است که

س: صدر هست ذيل نيست

ج: ذيل نيست که، ولوغ نيست،

س: يعنی در کافی با يک خرده الفاظ مختلفی هست،

ج: هست ديگر قبول کرديم در کافی هست

س: ولوغ نيست

ج: ولوغ نيست،

س: خب علی ابن جعفر نيست،

س: اشکال در ذيل است

ج: و بعدش هم خود شيخ، حالا نگاه کنيد خود شيخ در مبسوط، در خلاف، در نهايه اصلاً به اين مطلب فتوی نداده، در شرايع گفته يستحب که سبعه مرات يغسل، مرحوم علامه کرد يجب، چرا؟ چون سند را به کافی صحيح می­دانست، و عرض کرديم کراراً و مراراً مرحوم علامه تا آن جايي که من در مختلف ديدم بقيه را نمی­دانم، اصلاً از کافی مراجعه نکرده، هرچه هست به تهذيب و فقيه نگاه کرده اصلاً حديث را از کافی نمی­آورد، علامه اعتماد کرده به شيخ، شيخ هم از کافی آورده خيال کرده در کافی هست، سندش هم که صحيح است پس فتوی بهش داده، روشن شد چه می­خواهم عرض کنم، يعنی اين تفکری، اما اين­که اين واقعاً نسخه نبوده و اصلاً يک اشتباه، حالا چه بوده آن نسخه؟ در ميان اهل سنت راجع به سگ هست خنزير را هم سگ گرفتند، آن وقت در سگ هفت­تاست در خنزير هم شايد هفت­تا در ما در سگ سه­تاست و يکبار با خاک است، روشن شد اين منشأ اشتباه از کجا پيش آمده؟

س: اين روايت چيز را ما داريم که يکسان تسويه بين کلب و خنزير را

ج: که چه؟

س: که کلب و خنزير يکی اند،

ج: نه يکی اند، اما در ولوغ نداريم که،

س: در ولوغ هم به نظرم

ج: نداريم نه در ولوغ نداريم بلی شيخ در يا مبسوط يا خلاف می­گويد انه کلب، الخنزير کلب اين طوری دارد، اما روايت نداريم نه، در ولوغش روايت نداريم، نمی­دانم روشن شد مطلب پس هدف بنده الآن فعلاً اين است که انصافاً اين کتاب علی ابن جعفر احتياج به کار دارد خلاصه بحث حالا من فقط لا اقل اين را می­گويم که اين مشکل دارد يعنی اين ميراث مدينه ما الآن تقريباً ميراث خوب مدينه ما همين کتاب علی ابن جعفر است که خيلی هم حديث دارد، حدود هشتصد و خرده­ای اين آقا استخراج کرده، اين نسخ را اگر بشود و حتی من معتقدم مثل يک صفحه آچار هر مثلاً يک ستون بگذارند نسخه موسی ابن قاسم يک ستون نسخه عمرکی، آن وقت مقارنه­ای بين­ها بکنند، آن­هايي که در اين نسخه است، يک ستون علی ابن اسباط، يک ستون

س: در تحقيق جديد اين کار نشده؟

ج: نشده نه، اصلاً نشده جديد و قديم، يک نسخه مال کتاب علی ابن جعفر که پيش کلينی بوده يا پيش مرحم صاحب وسائل بوده يک نسخه قرب الاسناد، قرب الاسناد هم دو قسمت است مبوب است و غير مبوب، يک نسخه هم آن مقداری که در کتب زيديه و سنی­ها و اين­ها آمده از علی ابن، و اسماعيلی­ها آمده اين­ها اگر جدا بشود مقارنه بشود کاملاً آدم اختلاف نسخ را می­تواند پيدا بکند خيلی واضح، و الا هی بنويسی در ذيلش لم يرد فی الکافی، لم يرد فی، اين خيلی روشن نمی­کند يک چاپی بشود به اين صورت، به صورت جدول بندی و درست طبعاً مثلاً اگر قرب الاسناد هست مقابلش کافی نيست کافی هست مقابلش قرب الاسناد نيست يعنی کاملاً فراغ­ها و نقل نکردن­ها کاملاً روشن می­شود، کاملاً واضح می­شود کجاها شيخ صدوق نقل کرده و صدوق هم طريقش همين دوستاست عمرکی و موسی ابن قاسم کلينی هم اين دوتاست ليکن ما عرض کرديم نسخ ديگر هم از اين کتاب هست، من هدفم اين بود که نمی­خواهم بگويم من اين کار را کردم، ما اين نياز را داريم اين احتياج را داريم خود کتاب عبدالله ابن ميمون قداح هم می­خواهد اين کار را به هر حال، اما فکر می­کنم اختلاف نسخ زيادی نداشته باشد، چون معظمش طريق جعفر ابن محمد ابن اشعری است که آن نسخه واحدی است مقابله­اش خيلی مشکل است، مگر اين­که روايتی در آن­جا باشد و در کتب فتوای اصحاب مثل نهايه يا مثلاً فقه الرضا اشاره­ای به آن باشد اما متنش فرق بکند اين راه دارد چون از آن دو نسخه نداريم و کتاب کتاب واحدی است از اين راه که مثلاً سؤال آمده معلوم است فقهاء هم از همان­جا گرفتند، ليکن اين نسخه خلل داشته اين فتوی بتواند آن نسخه را تصحيح بکند اين کار را هم می­شود کرد، لا اقل ما فعلاً تنبيه بدهيم به اين مطلب که ميراث مدينه ما البته بعد هردو ميراث ما وارد بغداد شدند، وارد قم شدند هم ميراث قداح، هم ميراث علی ابن جعفر و بعد سرنوشت که کلاً ميراث ما پيدا کرد، پيدا کردند يعنی رسيد به زمان محقق و علامه و بعد آقايون بعدی و بحار و مجلسی و شيخ حرّ عاملی و تا زمان ما اين­ کارهايي که شده دقت می­فرمايد اين بحث ابتداش و سيری که بعد پيدا می­کند، جزو ميراث­های که ما الآن داريم که الآن بهش اشاره شد اساسش همان ميراث کوفه ميراث بصره ميراث بصره هم ميراث بدی نيست انصافاً به خاطر اين­که شيعه در بصره کم بوده و افرادی که مراجعه کردند به ائمه عليهم السلام زياد نبودند، ميراث بصره اختلافش خيلی زياد نيست از اين جهت از ميراث کوفه بهتر است، چون راويش زياد نيست نه اين­که اختلاف زياد نيست ميراث بصره ما راويش کمتر است مثلاً در مسأله عدد نوافل روايات ما مختلف است تنها ما يک روايت از ميراث داريم پنجاه رکعت است، و الا در آن­جا پنجاه داريم چهل هشت داريم چهل و شش داريم در ميراث کوفه اختلاف هست اما در ميراث بصره چون نقل کمتر است و نقل­های که در ميراث بصره شده يکی عبدالله ابن، عبدالرحمن ابن ابی عبدالله بصری است که ميراث بسيار خوبی دارد، مسمع بد نيست در ميراث بصره ما يک ميراث خط غلو داريم که انحرافی است او هم نفوذ کرده در روايات ما ليکن خب بزرگان جلوش را گرفتند سعی کردند اما به هر حال هست الآن يکش همان عبدالله ابن عبدالرحمن اصم بصری است که خب نجاشی خيلی تند شده، کذاب و کذا و کتابی هم در مزار دارد که متأسفانه مقدار معتنا بهش هم در کتاب ابن قولويه آمده اين از همان کتاب است، و آثار وضع برايش واضح است آثار وضع بر روايت ايشان کاملاً واضح است، ليکن يک نکته است به نظرم شايد ابن غضائری توجه نکرده، آثار وضع بر کلش واضح نيست اجمالاً يک مطلبی بوده پروراندش بزرگش کرده، مثلاً بوده که سيدالشهداء از اسب افتاده، حالا اين را گندش کرده، مثلاً کرده شش سطر، چه جوری و مثلاً گردن اسب را گرفته، آنی که من در روايات اصم بصری ديدم اصل مطلبش بد نيست اما از بس شاخ و برگ بهش داده اين­هايش زيادی است انصافاً اين­هايش زيادی است، لذا هم بعض احاديث عجيب و غريبی در همين مزار دارد که مرحوم به اصطلاح ابن قولويه در باب نوادر آورده آخر کتاب، من چون تقريباً کتاب را حالا چند جور مراجعه کردم،

س: چون به خاطر ضعفش در نوادر آورده

ج: ها! در قبلش هم دارد منحصر به آن­جا نيست، قبلش هم دارد اما آنی که من فهميدم اصلش ضعيف نيست آن پردازشش مثلی که منبرها روی منبر مثلاً جريان را

س: پرورش داده

ج: پرورش داده اين يک مقداری به روايت نمی­خورد انصافاً کتاب آثار جعل برش واضح است نوشتار ايشان يکی هم آن آقايي به اصطلاح ابن شمعون محمد ابن حسن ابن شمعون که اين صحيفة الرضا را طب الرضا را آن نقل می­کند اين طب الرضا کلاً ايشان نقل می­کند و از ميراث اهل بصره ماست راه ديگری هم به آن نداريم و ميراث اهل بصره يعنی غلو من عرض کردم ايشان جزو خط غلو حساب شده اين­ها چون افراد ساده لوحی بودند اگر مطلبی را می­گفتند تصديق می­کردند، و چون تصديق می­کردند گاهی اسم واسطه را نمی­آورد، مثلاً در همين طب الرضا نوشته که مأمون دستور داد اين را با آب طلا نوشتند و در خزائن ملوک ماند، احتمالاً ابن شمعون از يک آقای شنيده اين مطلب را خودش که در بصره بوده، خراسان که نبوده مرو نبوده اسم آن آقا را هم نبرده خودش ور داشته نوشته خب معلوم است که ايشان درک نکرده اين مطلب را من فکر می­کنم مال سادگی خط غلو بوده ورداشته اين حرف­های عجيب و غريب را و اين رساله­ای است به نام مأمونيه مال بختيشو، احتمالاً مال آن است اصلاً اين طب هم نيست اصطلاحاً چون طب قديم پنج باب است يک بابش حفظ الصحه است که امروزه اصلاً از طب خارجش کردند به نام بهداشت، سازمان پزشکی، آموزش، درمان آموزش و بهداشت، بهداشت را در طب قديم حفظ الصحه می­گفتند چون در طب قديم يا اعادة الصحه بود که درمان بود اصطلاحاً که ما الآن درمان می­گوييم يا حفظ الصحه بود که بهداشت بود اصلاً کل اين رساله مال بهداشت حالا معروف شده به طب الرضا، ليکن اين مال بهداشت چطور مثلاً مسواک بزن، چطور بخواب، چطور در فصول مختلف حجامت، از اين حرف­ها اين برای بهداشت است و در طب قديم بعدها، اين مال قرن­های اوليه است بعدها اين بخش درمانش را، بخش بهداشتش را شکل و شمايل بهتری دادند، به اين نحو که مثلاً يک جوان بيست ساله چه مقدار غذا بايد بخورد؟ چه مقدار ورزش، رياضه به قول خودشان؟ ورزش انجام بدهد؟ چه مقدار بخوابد؟ چه جور بخوابد؟ به دست چب بخوابد؟ يک مرد پنجاه ساله اين دوتا را معيار قرار می­دهند دستور روی اين حرف­ها غذايي که می­خورد غذا را امروز روی موادش حساب می­کنند، آن­جا روی اسماء حساب می­کند نه روی مواد، مثلاً می­گويند از ويتامين آ اين مقدر مصرف بکنيد، ويتامين سه، کلسيم اين قدر، امروزه اين طور می­گويند، اما در آن زمان چون اين اصطلاحات نبود می­بردند روی دوائر، دائره شحوم، دائره لحوم، دائره حبوب يعنی مرادشان مثل گندم و ذرت و اين­ها، دائره لبوب، لبوب مرادشان مغزيجات، مغز پسته و مغز بادام و اين­ها دائره لبوب، دائره لحوم گوشت­ها اين­ها را دائره دائره می­کردند که مثلاً از لحوم اين لحم خوب است از لبوب اين لب اين يعنی مغز خوب است اين اصطلاحی که در طب قديم دارند در بخش بهداشت اين جوری است، يعنی توصيه غذا توصيه خواب، توصيه مسواک، نحوه مسواک خصوصيات، اين حرف­ها را طب الرضا مال اين است ليکن چون اين فرد فرد ساده­ای است خيال کرده مثلاً اين کلمات مال حضرت رضاست نه مال حضرت رضا نيست اين­ها خلط کردند در مطلب، علی ای حال کيف ماکان، ليکن مع ذلک کله آثاری هم از اين در روايات سابق ما هست که حالا من نمی­خواهم غرض ميراث اهل بصره ما يک ميراث غلو دارد که مشخص است، و متأسفانه وارد شده در کتاب کامل الزيارات هم وارد شده، قسمت مزارش، اين کتاب محمد ابن حسن ابن شمعون و اين­ها هم وارد شدند ليکن خيلی آن مرکزيت را در شيعه پيدا نکرد، دقت می­کنيد اصولاً چون مثل مرحوم نجاشی، نسبت به خط غلو حالا معتدل است، مثل ابن غضائری نيست، مثل شيخ هم نيست شيخ اصلاً خيلی برخورد ندارد با خط غلو، ابن غضائری خيلی تند است، نجاشی متوسط است مع ذلک ضد خط غلو است، با همين خط غلو سياسی هم ايشان مخالف است يعنی حالتی که ايشان دارد با اين خط غلو، در ميان ميراث اهل بصره ما يک مقدار اين جوری داريم ميراثهای اين جوری داريم و ميراث اهل بصره ما معظمش مثلاً در خود کافی هم آمده توسط معلی ابن محمد، توسط معلی و اين حسين ابن محمد عن معلی، اين بيشتر می­خورد به ميراث، ميراث بصره يک مقدارش همان اوائل به کوفه منتقل می­شود و بيشتر رابطش هم ابان ابن عثمان است ايشان اهل کوفه است ليکن تجارتش در بصره بوده يعنی اين­ها ميراث­هايي است که تاريخش به عنوان، چون الآن جغرافيا و تاريخ حديث را می­گويم اين­ها نحوه انتقالش روشن است توسط ابان ابن عثمان منتقل شده به کوفه و بعد هم ممکن است به بغداد توسط ابن ابی عمیر دقت می­کنيد، يک مقدار ميراثش يعنی چون در بصره خيلی اهل چيز نبوده انصافاً ميراث خوب هم دارد يکی از ميراث­های بسيار بسيار خوب به اصطلاح بصره فضيل ابن يسار است البته نجاشی ظاهراً فضيل را کوفی حساب کرده، اما ايشان بصری است يکی از ميراث­های بسيار خوبش عبدالله ابن ابی عبدالرحمن، ببخشيد عبدالرحمن ابن ابی عبدالله، ابوعبدالله پدرش در بين اهل سنت عنوان دارد به همين عنوان ابوعبدالله البصری، اصلاً عنوانش اين است، در کتب اهل سنت اگر تهذيب الکمال را نگاه کنيد بياوريد ابوعبدالله البصری پسرش از بزرگان ماست، عبدالرحمن ابن ابی­عبدالله، ايشان هم روايت دارد و اين­ها روايت­های خوبی دارند فضيل بسيار روايت خوبی دارد فضيل ابن يسار بسيار روايتش خوب است عبدالرحمن ابن ابی عبدالله خوب است، و اين­ها يک مقدار زيادش توسط ابان ابان ابن عثمان، حلقه ربط ما ابان ابن عثمان است حلقه ربطی ما به ميراث بصره در زمان کلينی، توسط معلی ابن محمد بصری است حسين، بلی

س: فضيل بصری دارد فقط

ج: بصری يا کوفی زده؟

س: نجاشی بصری زده،

ج: به نظرم نجاشی کوفی نوشته،

س: بصری صميم ثقه،

ج: بلی خيلی فوق ثقه است فضيل فوق ثقه است و اگر شما می­خواهيد الآن ابان ابن عثمان را بياوريد يک ليستی از مروی عنه بياوريد من تصريح می­کنم اين­ها مثلاً کوفی هستند اين­ها بصری هستند، يک مقداری از ميراث­های اهل بصره ما و اين­ها ميراث­های خوبی هم هستند، الآن مشکل خاصی الآن در ذهن من نمی­آيد ميراث کلينی به خاطر معلی ابن محمد چون تضعيف شده البته اين جزو آن موارد نادری است که آقای خويي به خاطر کامل الزيارات برگشتند چون ايشان به خاطر کامل الزيارات توثيقش می­کردند بعد برگشتند از آن توثيق برگشتند، چون خيلی کم دارد آقای خويي مواردی که اين برگشت از کامل الزيارات مؤثر باشد اين معلی ابن محمد، معلی ابن محمد رابط بين کلينی و بين ميراث بصره است، که البته ايشان هم اتهام غلو دارد هم، گفته شده ضعيف فلان، علی ای حال ايشان يک کم مشکل دارد، معلی ابن محمد بصری،

س: آوردم اين چيز را

ج: ابان ابن عثمان

س: ابان ابن عثمان، ابان ابن عثمان از هزار و چهار صد و شصت و يک روايتی که در کافی و تهذيب و فقيه دارد،

ج: خيلی دارد،

س: دويست و چهل و دوتايش را از عبدالرحمن ابن ابی عبدالله بصری

ج: ببين،

س: نزديکی

ج: يک ربعش تقريباً اصلاً اگر ليستش را بخوانی مروی عنه من تند تند سريعاً اگر در ذهنم،

س: صد و بيست و شش­تا از زراره است

ج: اين کوفی است

س: بعد

48: 26

يحيي ابوبصير الاسدی

ج: اين هم کوفه،

س: بعد، هشتاد و نه­تا فضل ابن عبدالله،

ج: فضل ابن،

س: فضل ابن عبدالملک،

ج: اين هم کوفی است، بغبان

س: بغبان

ج: ابوالعباس

س: شصت­تا اسماعيل ابن فضل هاشمی،

ج: اين اسماعيل فضل هاشمی از مدينه است ديگر الآن نمی­دانم از بصره است يا از کوفه، شايد کوفه آمده، اين از همان هاشمی يا نوفلی که گفتم اسماعيل ابن فضل،

س: پنجا و شش­تا از محمد ابن مسلم

ج: کوفه،

س: بعد پنجا و سه­تا مباشراً از امام صادق است بعد چهل­تا از عبدالغفار ابن غاسق ابومريم الانصاری

ج: اين انصاری است ليکن ظاهراً اهل کوفه است، ما المريم الانصاری عبدالغفار ابن، قاسم ابن، يک اسم قشنگی بعد دارد، بعدش عبد

س: غفار ابن القاسم ابوالمريم الانصاری

ج: نه يک چيز ديگر هم بعدش دارد که آن درست خوانده نمی­شود، اشتباه خواندم عبدالغفار ابن قاسم ابن بياوريد، اين را اشتباه می­خوانند اسم را

س: ابن قيس ابن قهد،

ج: قهد، فهد نيست، قهد است

س: بر وزن فهد و مثل فهد

ج: مثل فهد است اما قهد است، قاف و های هوز و دال، اسم عجيب و غريب، گفتم اسم عجيب و غريب بخوانيد ابومريم انصاری ليکن ايشان کوفی است با اين­که انصاری­ها عادتاً مدنی هستند نوشتند اهل کوفه است، عادتاً بايد مثلاً مدنی باشد ديگر

س: بقيه کم است ديگر مثلاً سی و نه­تا محمد ابن علی ابی شافع،

ج: ايشان هم کوفی است

س: سی و شش­تا اسماعيل ابن عبدالرحمن جعفی،

ج: اسماعيل ابن عبدالرحمن کوفه است،

س: سی و شش­تا فضيل ابن يسار

ج: بصره،

س: سی و دوتا هم رجل

ج: خب اين مال بهشت است ديگر، مال آسمان است

س: بقيه خيلی کم می­شود، عبدالله ابن ابی يعفور بيست و شش­تا می­شود

ج: اين هم کوفه است

س: غرض اين­که يکی از، روشن شد اين حديث بصره، حديث بصره اجمالاً هم در کوفه، می­آيد اجمالاً بعدها هم می­آيد در به اصطلاح بغداد و در قم هم می­آيد غير از اين راهی که الآن عرض کردم در قم هم مرحوم کلينی خودش راه دارد به حديث بصره حالا می­خواهيد معلی ابن محمد را در کافی بياوريد ديگر حالا آروديد، اين معلی ابن محمد را اصلاً بياوريد،

س: اين معلی­ها هيچ کدام تأييد ندارد

ج: معلی ابن خنيس داريم، معلی ابن معلی ابوعثمان داريم آن ثقه است چرا؟ بعد ديگر

س:

14: 29

ج: معلی ابن محمد البصری، معلی ابن محمد

س: در کجا؟ کافی؟

ج: کافی کلاً در کافی،

س: سندهايش را می­خواهيد

ج: فقط همين،

س: سندهايش

ج: اسمش چند مورد آمده، آن وقت راويش هم حسين ابن محمداشعری است که اجلای قم است از اشاعره قم است استاد کلينی، ايشان از، توسط ايشان معلی ابن محمد بعدی­هايش مروی عنه را بياوريد،

س: بعد اين جريان غلات فرموديد در کامل الزيارات هم نفوذ کرده،

ج: بلی بلی، در کافی هم آمده

س: خب اين آقای معلی ابن محمد البصری، مروی عنه­اش را می­خواهيد؟

ج: چندتا روايت دارد کلاً

س: هفتصد و چهل و شش­تا روايت دارد در کافی، تهذيب و فقيه که اين از هفت صد و چهل و شش­تا پانصد و پنج­تايش را از حسن ابن علی ابن وشاء

ج: اين کوفی است، وشاء کوفی است، ايشان کوفی است

س: بعد از پانصد و پنج می­شود چهل، نفر بعدی احمد ابن محمد ابن عبدالله شيخ المعلی ابن محمد،

ج: احمد ابن محمد ابن عبدالله

س: بلی

ج: الآن نمی­شناسمش

س: بعدش چيزی ندارد فقط همين شيخ معلی ابن محمد شد

س: مشخص است

ج: ديگر

س: محمد ابن جمهور عمّی است

ج: اين بصره است، اين محمد ابن حسن جمهور اين هم از خط غلو است، يکی محمد ابن حسن ابن شمعون اين­ها اشخاص معين از خطی، حديثش را می­بينی که کافی هم رسيده رابطش هم اين است يعنی به اصطلاح اين­ها آمد بعدها اين احاديث کافی در شيعه پخش شد، سرّ انتشار را دارم عرض می­کنم آن سلسله تاريخش را دارم عرض می­کنم،

س: اين آقا يعنی اين آقايي

ج: معلی

س: از محمد ابن جمهور فقط در کافی عرض شود فعلی همه­اش در کافی است

ج: واضح است همه­اش در کافی است

س: اين سی و نه­تا در کافی

ج: دارد

س: دارد

ج: اين از خط غلو بصره هم هست بلی

س: بعدی هم می­شود بيست­تا علی ابن اسباط

ج: علی ابن اسباط کوفی است ديگر ندارد

س: ديگر بعدی­ها خرد می­شود مثل محمد ابن ارومه هست دوازده

ج: محمد ابن ارومه قمی است خودش، اما غلو است

س: وقتی می­فرماييد خط غلو

ج: اما غلو است خط غلو است محمد ابن

س: به اصطلاح قدماء

ج: به اصطلاح قدماء، محمد ابن ارومه را نوشتند اصلاً قمی، يک کسی مثل اين­که ترورش بکند ديدند تا صبح مشغول نماز است ولش کردند، اين از خط، خط غلو قم است خود معلی ابن محمد نجاشی را بياوريد يک قيل

4: 32

آخر عمر يا رمی بالغلو يک چيزی دارد،

س: اين محمد ابن چيز

ج: معلی ابن محمد بصری

س: ترجمه­اش را می­خواهيد

ج: بلی از نجاشی بياوريد

س: ابوالحسن مضطرب الحديث و المذهب و کتبه غريبه بعد

ج: مذهب هم به خاطر همين روايت از خط غلو، يعنی اشکال مذهبش سر خط غلو،

س: کتاب­ها را می­برد ولی چيز است ديگر

ج: همين مضطرب الحديث و المذهب مرادش اين بود، خب تا اين­جا هم روشن شد انصافاً حديث بصره ما نسبتاً عددش کم است مقدار زيادش هم که قابل اعتناء بوده مقدارش انصافاً قابل اعتناست که الآن اشخاصش را اسم بردم افراد جليل القدری هستند، همين عبدالرحمن ابن ابی عبدالله خيلی جليل القدر است مرد بزرگواری است و تعجب است که پدرش هم به اسم ابوعبدالله بصری معروف است اين هم تعجب کردم من، اصلاً اسم پدر اين است می­­خواهی تهذيب الکمال را بياور، ابوعبدالله البصری تهذيب الکمال مزی که از شايد از جامع­ترين کتب اهل سنت در رجال است،

س: از اجله اهل سنت است پيش­تر هم

ج: اجلاء اهل شيعه است البته اجلاء نيست توثيقش کردند خيلی، اما عنوانش به عنوان ابوعبدالله بصری است

س: ابوعبدالله بصری،

ج: البته در تهذيب الکمال دو سه­تا ابوعبدالله به نظرم دارد بصری، اين ابوعبدالله بصری معروف و هنا رجل آخر يقال ابوعبدالله، نه ابوعبدالله بصری معروف بلی آقا؟

س: اين تهذيب الکمال را بخوانيم

ج: بلی می­خواهيد تهذيب الکمال

س: يعنی پيدا بشود بلی، سلب توفيق

ج: جلد ده و يازده بايد باشد ديگر در بحث کنايش

س: تهذيب الکمال مال قرن هفتم است مزی

ج: مزی به نظرم هشتم است هفتصد و خرده­ای باشد يا ششصد و خرده­ای اما انصافاً کتاب خوبی است، انصافاً بينی و بين­الله زحمت کشيده کتاب خوبی است نکات لطيف خوب دارد،

س: اگر عمل کنيد به فتوای آن طلبه­ای که معالم را مباحث می­کردند، باد زد بهم پيدا نکردند گفتند باشد

ج: روز ديگر انشاءالله می­خوانم

س: هفتصد و چهل و دو

ج: گفتم هفتصد است؟ هفتصد و چهل و دو بياوريد

س: يکی که بهش مدخل زده،

21: 34

ابوعبدالرحمن يقال ابوعبدالله البصری که نبايد اين باشد، قاعدتاً ابوعبدالرحمن اسم اشهرش بوده يکی ديگر است،

ج: ابوعبدالله البصری به همين عنوان دارد، بعض وقت­های که يکی از کتب سته است نقل می­کند و می­گويد و هنا و لنا رجل آخر يقال له اضافه می­کند، يعنی از صحاح ست خارج می­شود و الا عادتاً مال صحاج ست است گاهی برای تميز اشتراک از صحاح ست خارج می­شود، در ذهنم هست در صحاح هم هست اين شخص الآن در ذهنم اين طور است، اگر آن­جا مشکل است؟ می­خواهي تهذيب التهذيب بزن آن می­آورد ابوعبدالله بصری را اگر تهذيب الکمال، آن تهذيب التهذيب است، تقريب التهذيب است يکی دوتا نيستند کتاب­های نوشتند،

س: از اين روات بصری هستند که دارای اصل باشد

ج: الآن در ذهنم نيست، مگر فضيل، فضيل ابن يسار احتمال دارد چون فضيل خيلی ثقه و جليل القدر است به نظرم اگر گفته بصری نزل الکوفه، ننوشته؟ يک چيزی کوفه هم داشت راجع به فضيل در ذهنم اين طور بود، حالا ابوعبدالله بصری چه عجب نيامد در تهذيب،

س: چون

47: 35

ج: به همين عنوان ابوعبدالله بصری،

س: من تهذيب التهذيب را آوردم، آخر اين آدم مشهور باشد نبايد به لقب بياورد بايد به اسم بياورد

ج: می­گويم به اين عنوان مشهور شده، حالا در تهذيب التهذيب نگاه کنيد، ابوعبدالله بصری چند نفر نوشته؟

س: خيلی است،

ج: نه نبايد خيلی باشد،

س: محمد ابن حمران، محمد ابن زياد، محمد ابن سعد، محمد ابن عباد، محمد ابن عبدالله، محمد ابن عبدالله ابن عثمان، محمد ابن عرض شود اين در لشکری که ابوعبدالله بصری است

ج: رمز نزده

س: مبارک ابن حسان،

س: تهذيب الکمال به ترتيب، اسم ترتيب خودش چه جوری است؟

ج: تهذيب الکمال به ترتيب اين کنی است، در باب کنی، ببين آن جلد يازده يا دهش، يازده جلدی است يازده را بياوريد ابوعبدالله،

س: اين­که مثل ابان ابن عبدالله ابوعبدالله بصری که اصلاً از رجال شيعه است،

ج: نه اصلاً ايشان به عنوان ابوعبدالله بصری معروف است

س: راجع به فضيل امام صادق فرموده منّا اهل­البيت،

ج: شايد الآن در ذهنم نيست، می­آيد ابوعبدالله

س: اين جلدش يحيي است، جلد دهش يحيي

ج: نه اين­جا اين بايد ببينيد کنی،

س: يازده باشد کنی ابوعبدالله البصری

ج: عبارت نجاشی را بياوريد به نظرم يکی­شان نوشته نزل الکوفه

س: ابوعبدالله الميمون البصری داريم چهار صد و بيست و پنج،

ج: در خود متن کتاب نگاه کنيد معروف است يکی معروف است شايد همين ميمون باشد در متن کتاب نگاه کنيد،

س: بلی ابوعبدالله الميمون البصری مولای عبدالرحمن ابن سموره مشهور باسمه و کنيته

ج: مشهور بکنيته

س: روی عن زيد ابن ارقم، ت و ق، رمز چه است ت و ق؟

ج: ت يعنی ترمزی، ق ابن ماجه قزوينی،

س: و غيره

ج: نه ببينيد رمز زده اول، همان اسمی که آورده جلوش رمز زده،

س: قبلش ت، س، ق

ج: ت، س مسلم و ق هم که يا نسائی، مسلم، نسائی،

س: بلی

ج: و چيز هم

س: ق هم ابن ماجه قزوينی

ج: ابن ماجه ديگر حالا بعد نوشته يعنی چزء صحاح ست است بعد که اسم تمام می­شود بخوانيد بعد از

س: روی عن زيد ابن ارقم

ج: بعد اسم­ها را می­گويد آن وقت

س: و غيره روی عنه خالد الحزاق و غیره

ج: و غيرُه

س: روی له ترمزی و غيره، روی له ترمزی و النسائی و ابن ماجه و قد تقدم فی الاسماء

ج: ميمون،

س: ميمون

ج: خب

س: آن ميمون آخر شايد باشد

ج: بلی حالا

س: همين مقدار نوشته

ج: بعدش بعدش اسم بعدی

س: بعدش ابوعبدالله تميمی

ج: همين بصری همين است ميمون، مشهور باسمه و کنيته اين پسر اين است اگر می­خواهيد بياوريد در ميمون بياوريد

س: ميمون بصری

ج: اين مشهور بکنيته اين است

س: بلی اين موسی، ميمون شايد در همين باشد ميمون البصری، ميمون ابوالسهل

ج: دقت کردي، نه اين­جا ببينيد اسم پدرش را چه نوشته؟ همان را نگاه کنيد

س: مدخلش تجميع شصت و چهل می­شود حاجی آقا

ج: بلی ديدم چرا؟ اسم پدرش شصت و سه چهل، ميمون ابوعبدالله البصری الکندی فيقال القرشی مولا عبدالرحمن ابن سموره روی عن فلان

ج: اين تهذيب التهذيب می­خواني يا خود تهذيب

س: خود تهذيب

ج: شماره چند است،

س: شصت و سه، چهل حاجی آقا

ج: شصت و سه، چهل، در متن کتاب بياوريد شصت و سه چهل معلوم می­شود اسم پدرش را نمی­شناختند احتمالاً مولا به معنای که، مولا شايد به معنای عبدش بوده، برده­اش بوده چون در آن زمان نمی­دانم شنيديد يا نه؟ قاعده­شان اين بود که اگر کسی برده بود نام پدرشان را نمی­نوشتند مثلاً ابورافع پسر که نه؟ مثلاً عمار پسر ياسر، ياس پسر که؟ نمی­نوشتند، اين را شنيده بوديد جزء قواعدشان بود، وقتی اسم طرف برده می­شد اسم پدرش نمی­آمد اين عبد بود، علامت بردگی بود، مثلاً ابورافع نمی­تواند اسم که؟ پدرش را نمی­نوشتند مثلاً همين فرض کنيد عمار پسر ياسر، ياسر پسر که؟ نمی­نوشتند اين را من در ذهنم بود بعد در يکی از متون قديم مراجعه می­کردم آن­جا تصريح می­کند مثلاً سلمی زن ابورافع نمی­نويسند بنت که؟ علامت اين­که ابن يا بنت نمی­نوشتند علامت اين­که اين برده بوده،

س: يعنی آن نرم افزار به اين چاپ، اين شصت و سه، چهل محمد ابن يزيد آدمی است،

س: ابوجهل و بزرگان را اسم­هايشان را می­گويند ابوذر و امثال اين­ها

ج: بلی گاهی اوقات هم به اصطلاح اين طور می­نوشتند مثلاً ميمون ابو، ببخشيد، ميمون ابن ابی ميمون، اين طوری هم می­نوشتند ميمون ابن ابی ميمون، مثلاً حسن ابن ابی الحسن البصری اين هم اشاره به بردگی بود، يعنی اسم پدرش را نمی­آوردند

س: اين در بين عرب يا در بين رجاليه بود

ج: نه تاريخ در بين عرب متعارف

س: چون

ج: چون اين­ها غالباً از آفريقا می­آمدند اصل و نسبی نداشتند،

س: خب ابوذر را من نديدم

ج: ابوذر چرا چيز است، جندب ابن عباده است چه است؟ نه آن­که برده نبوده مسلم آزاد است ابوذر برده نبود نه،

س: نه می­گويم

ج: ميمون البصری بايد به عنوان ميمون البصری آورده،

س: بلی اين ميمون ابن جابان البصری کنيته ابوالحکم آن­که

ج: نه هيچی، ميمون ابن سياه البصری سياه داريم

س: سه­، چهار پنج­تا روايت است

س: پنج­تا جلوتر

س: بلی

س: سلمان را هم با همين قاعده است که اسم پدر

ج: اسم پدرش را نمی­برد

س: ميمون ابوعبدالله بصری

س: بلی

س: قبلش که ميمون ابن اسبق است ميمون ابن ابان،

ج: نه قبلش، ميمون ابن،

س: خيلی بعدتر است حاجی آقا شش­تا بعدتر

س: بعدتر

س: متأخر

س: متأخر، بعدش بلی

ج: ميمون ابوعبدالله البصری ببينيد اسم پدرش را نمی­نوشتند

س: ميمون ابن موسی البصری

س: بلی ايشان است ظاهراً

س: ميمون ابوعبدالله البصری الکندی و يقال القرشی مولا عبدالله ابن سموره، اين حالا ابوعبدالله

ج: رمز زده برايش که است؟ همان سه­تا ديگر ت و ق و س

س: بلی ت، س، ق بلی

ج: ترمزی را عرض کردم در صحاح ست روايت دارد ابوعبدالله بخوانيد

س: روی عن البراء ابن عاصم

ج: خيلی آخر، حالا روی و مروی عنه­اش را بگذاريد، آن وقت دقت بکنيد جاهای که در غير کتب اربعه است ديگر رمز نمی گذارد يعنی مجموعه رواياتش را می­آورد آن­جايي که روايتش در صحاح ست است رمز می­گذارد ق فلان اگر رمز نگذاشت يعنی روايت ديگر هم دارد، اما در صحاح فقط اين­هاست اين­ اشاره می­کند اين کار تهذيب الکمال است

س: قال علی ابن المدينی سئلت يحيي ابن سعيد عن ميمون ابی عبدالله الذی روی عنه عوف و حمض وجهه يعنی چهره­اش را درهم کشيد فحمض وجهه؟

ج: بلی بلی،

س: يک نوع ترش کردن

س: آری

ج: احمضها

س: و قال زعم الشعبه انه کان

س: نه حمض با ضاد است

ج: حمض ترش،

س: ترش کردن

س: و قال زعم الشعبه انه کان فسلاً

ج: فِسلاً

س: فِسلاً چه است؟

ج: يعنی مثل پشکل تقريباً

س: و قال علی فی موضع آخر

ج: خود شعبه يک کم بد زبان هست اين تصادفاً اولين رجالی است اين هم بصری است خودش،

س: کان يحيي لايحدث عنه، و قال ابوالبکر الاکرم عن احمد ابن حنبل احاديثه مناکر، و قال اسحاق ابن منصور عن يحيي ابن معين لاشيت و قال ابوداود تَکلم فيه

ج: تُکلِم فيه اگر بعدش اسم نبرده تُکلِم

س: و ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات و قال کان يحيي القطان سئ الرأی فيه

ج: که يحيي ابن سعيد قطان

س: روی له الترمزی و النسائی و ابن معجم، روی له

ج: ديگر ندارد چيزی، اين به اسم ابوعبدالله اين پسر آن است مشهور باسمه و کنيته اين عبدالرحمنی که از ماست پسر ايشان است عبدالرحمن ابن ابی عبدالله البصری

س: پس زياد چيز نبوده کان

ج: خب آقای

52: 44

برگرديم به، پس حديث بصره انصافاً اجمالاً بد نيست دوتا خط اساسی ما در حديث بصره داريم، خط غلو که اين­ها مشخص هم هستند ديگر، اصم بصری است ابن جمهور است و جناب مستطاب به اصطلاح جناب ابن شمعون است يکی دوتا ديگر هم داريم در خط بصره که همين مصعده، مصعده­ای که الآن داريم مصعده ابن زياد و مصعده، اين­ها هم از خط بصری هستند اين­ها احاديث­شان خيلی زياد مطرح نيست اما چرا مطرح است، به اصطلاح هارون ابن مسلم از اين­ها نقل می­کند کس ديگر هم غير از هارون از ايشان نقل نکرده، اما بعد از هارون ابن مسلم چرا؟ احاديث­شان در کتب ما آمده، انصافاً آمده، بعضی­هايشان مجموعاً چهارتا هستند مصاعده چهارتا هستند، صدقه، مصعدة ابن علی اصم، مصعده ابن زياد، مصعده ابن صدقه يکی ديگر هم هست که حالا يادم رفته، يکش را يا دوتايش را نجاشی توثيق می­کند بقيه­اش ساکت است مصعده ابن صدقه که بيشتر دارد ساکت است، حالا اين­ها چهارتا اند، دوتا اند يکی اند، اين ديگر بحث­های خاصی دارد، انصافاً يک نوع ابهامی در شخصيت اين آقا وجود دارد انصافاً چون طريق ما فقط منحصر به هارون ابن مسلم است کس ديگر از ايشان نقل نکرده، الآن نمی­توانيم خيلی رو احاديث ايشان مانور بدهيم ليکن از مشهورترين حديثش همين حديث کل شئ لک حلال حتی تعرف انه حرام بعينه، فاتدع من قبل نفسک اين است يکی از حاديث بسيار مشعور مصعده ابن صدقه اين است احاديث ديگر هم دارد و از کارهای خيلی مهم مصعدة ابن صدقه خطب اميرالمؤمنين را از امام صادق نقل می­کند که تقريباً قديم­ترين مصدر ما در اين جهت است، علی ای حال اجمالاً حديث اهل بصره حالا مصعده يکی­شان است فضيل، اجمالاً وجود دارد اما اساس کار در بين ما همان حديث کوفه است، اساسی که دارد انصافاً در بين اين احاديثی که ما داريم ليکن حديث کوفه در ابتدا انصافاً تشويق و اضطراب دارد و بعدها انصافاً تنقيحاتی شده يک مقداری خود کوفی­ها مثل محمد ابن حسين ابن ابی الخطاب، يک مقدارش در بغداد توسط ابن ابی عمير و صفوان و اين­ها يک مقدار زيادش هم در قم، در قم هم، و بعدها اصولاً آن مغز اساسی و آن ستون اساسی حديث شيعه حديث کوفه است اين در شکل­های مختلفی که بعدها انتشار پيدا می­کند در قم در خراسان، در خراسان هم حديث کوفه توسط فضل ابن شاذان انتشار پيدا می­کند در قم که واقعاً عمده عمل قمی­ها روی اين است و اين مجموعه اعمال بعدها يک به اصطلاح تنقيحاتی می­شود که من سابقاً عرض کردم يک مقدارش توسط کلينی يک مقدارش توسط ابن الوليد يک مقدارش هم توسط شيخ طوسی تا يک حدی، توسط نجاشی و کتاب­ها تنقيحاتی انجام می­گيرد تدريجاً بعدها آن شکلی را که می­خواهد پيدا بکند بيشتر توسط شيخ طوسی است که می­رود روی سمت حجيت، ليکن خيلی مرکز و دقيق نيست ليکن آنی که بعدها شکل نهايي پيدا می­کند و دسته بندی می­شود توسط علامه رحمت­الله عليه و محقق اين دو نفر در مکتب حله، علامه که زيربنای عمل، وثاقت سند را می­گذارد اين­که صحيح باشد علامه عرض کرديم مجموعه رأيش در باب خبر اين است به خبر صحيح عمل می­کند مطلقاً معارض داشته باشد نداشته باشد به خبر حسن عمل می­کند اگر معارض نداشته باشد، به خبر ثقه هم عمل نمی­کند مگر اين­که آن شخصی که توثيق شده از اجلاء باشد مثل ابن فضال پدر و پسر اما مثلاً به روايت عمار ساباطی که ثابت نيست از اجلاء باشد نه، جزء اجلاء واقفيه باشد مثل حميد ابن زياد و الا يعنی در موثق من خيال می­کردم عمل نمی­کند، بعد در بعضی از نوشته­ها ديدم الآن هم متأکيد نيستم از اين مطلب ليکن ظاهراً اين طور باشد اگر آن شخص موثق جزء اجلاء باشد مثل ابن فضال پدر و پسر ظاهراً به آن هم عمل می­کند اين مجموعه بنا علامه رحمه الله،

س: تعارض يعنی مرجحات را اصلاً نمی­آورد ايشان قائل به تخيير است

ج: ايشان قائلی، نه ايشان مرجحات را می­آورد چرا؟ مثل اهل سنت،

س: خبر صحيح را چه معارض هم داشته باشد

ج: بلی نه ترجيح می­دهد بنا می­کند اما نه به ترجيحی که مثلاً در روايت عمرو ابن حنظله آمده نه اصلاً روايت عمرو ابن حنظله را قبول ندارد البته چون خبر مشهور بود ازش تعبير به خبر عمرو ابن حنظله می­کند اولاً عمرو ابن حنظله کلاً در رجالش نياورده جزو کسانی است که اصلاً متعرض حال نشده نه قسم اول نه قسم دوم، فقط آن داود ابن حسين که قبلش است به عنوان واقفی آورده چون شيخ گفته واقفی روايت آن را قبول نمی­کند در قسم دوم آورده، خود عمرو ابن حنظله را که اصلاً نياورده کلاً نياورده، لذا روی آن اعتماد نکرده، اعتماد رو روايت عمرو ابن حنظله به هر حال مرحوم محقق هم که مسأله عمل اصحاب را مطرح می­کند کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحته، يعنی اجمالاً از قرن چهارم که يواش يواش بحث خبر و تنقيح خبر شروع می­شود در قم، و بعدها قرن پنجم در بغداد با آمدن کلينی در بغداد شروع می­شود اين، در قرن چهارم هم قم هم بغداد و در به اصطلاح قرن پنجم در بغداد توسط شيخ دنبال می­شود تقريباً می­شود سه مسلک اساسی بين اصحاب موجود است تقريباً که اين ريشه بعدی دارد، يک مسلک که اصلاً به خبر عمل نکردند، فقط تلقی اصحاب را حساب کردند سيدمرتضی اين مسلک بعدها توسط ابن ادريس ابن زهره توسط مفسرين مثل مرحوم طبرسی در کتاب مجمع البيان مثل صاحب احتجاج مثل مرحوم به اصطلاح قطب راوندی، مثل مرحوم صاحب نقض ملاعبدالله الجليل رازی، مثل ابوالفتوح رازی اين خط متکلمين و مفسرين و اين­ها،

س: مقدمه­شان شد تلقی اصحاب

ج: تلقی اصحاب، اجماع به قول صاحب احتجاج و به خبر به عنوان خبر، احتجاج احتمالاً چرا به خبر، راه دوم راه قمی­ها بود که به اين تلقی کار نداشتند اگر خبر شواهد وثوق داشت که مهمش مثلاً در کتب مشهور باشد و اصول باشد، مصنفات مشهوره باشد مشايخ آن را قبول کردند اين­ها روی خبر مانور می­دادند روی تلقی حساب نمی­کردند راه سوم راه شيخ است که بين اين دوتا جمع کرد و لذا خبر به عنوان خبر مطرح شد در مبنای اول اصلاً خبر به عنوان خبر مطرح نبود دليل لبی می­شد ولو تلقی اصحاب اعتماد بر روايات داشت، بر کتاب حسن ابن محبوب، حسين ابن سعيد ليکن اين­ها به آن کتاب نگاه نمی­کردند به روايت هم نگاه نمی­کردند فقط به تلقی نگاه می­کردند کاری نداشتند، قمی­ها هم به تلقی کاری نداشتند شيخ آمد بين اين دوتا جمع کرد که هم خبر باشد هم تلقی باشد،

س: تلقی يعنی فهم اصحاب

ج: قبول اصحاب،

س: قبول اصحاب

ج: اصحاب آن را قبول بکند در حقيقت محقق هم همين کار را کرد، لذا گفت کل خبر، رفت رو عنوان خبر خبر را قبول کرد نه به عنوان يک فتوای اصحاب باشد، عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحته، البته عمل را هم بعدها توضيح می­دهد خودش جزو قرائن گرفته، اين مبنای محقق بعدها بيشتر بين اصحاب جا افتاد که با خبر معامله دليل لفظی بکنند ليکن عمل اصحاب يا قرائن بر صحتش باشد، و اما عده­ای هم راه علامه رفتند،

س: سندی

ج: کار سندی و همان صحت و اين­ها ديگر هم خب درجات دارد هم درجات عند الله

س: نائينی مثلاً جزو؟

ج: جزو عمل اصحاب است ليکن به خبر

س: عمل اصحاب است ولی

ج: ليکن به خبر، به سند، مرحوم نائينی مرحوم آقاضياء ديگران روی عمل حساب می­کنند ليکن باز خبر نه خود تلقی يعنی مرحوم شيخ يک جمعی کرد خبر را به عنوان خبر قبول کرد اما با به اصطلاح تلقی، يکی از قرائن همان تلقی اصحاب و وثاقت راوی را هم نوشته ايشان در عده، که عمده وثاقت است ليکن عملاً آنی که شيخ انجام می­دهد اين است و اين خط در برخورد يعنی ما می­خواهيم آمديم به کوفه، از کوفه به قم و بغداد، بعد وارد خط فقاهت وارد خط می­شود کيفيت عمل اصحاب اين است آن وقت اين کسانی که دنبال تلقی بودند اين­ها قطعاً ديگر به متن حديث کار نداشتند، چون تمام بحث ما سر متن است آنهايي هم که دنبال سند بودند آن­ها هم به متن حديث کار نداشتند چون اگر سند داشت البته ما نداريم، اگر سند داشت آن را قبول می­کردند ولو متن، مثل همين روايتی که مرحومی می­خواهيد بياوريد مرحوم شيخ صدوق می­گويد اين روايت در کتاب مثلاً صفار آمده، من جدد، در روايتی آمده من خدّد، در روايتی آمده من جدس، بعد چون مشايخ هستند می­گويند هرسه را قبول می­کند،

س: خب اين تلقی به متن کار نداشتند يعنی بعد چه کار می­کردند

ج: همان که فتوای اصحاب

س: فقط فتوی،

ج: متن هرچه می­خواهد باشد اصلاً در حقيقت کسانی که مثل سيدمرتضی خبر را قبول نداشتن همين اختلاف متن بود، مثلاً يکی از ادله­شان اين بود متون نقل به معنی شده کم و زياد دارد يک خبر را يک­جا می­بينيم اصلاً اين جزو اشکالات­شان بود نه اين­که بيايند رو متن حساب بکنند اصلاً اين جزو عواملی بود که اين­ها از خبر برگشتند اين جدّد را مرحوم شيخ صدوق اگر دقت کنيد سه­تا نسخه از مشايخ نقل می­کند نکته­اش اين است،

س: پس اين پايه ادعايشان اين بود که نقل به معنی شده

ج: نقل به معنی شده، کم و زياد شده اختلاف متن دارد بعد ثقات درش دارد، ضعفاء درش دارد، مجبره درش، يعنی مجموعه­ای عوامل همان راهی را هم که معتزله می­رفتند که اين نمی­توانيم ما خبر آن وقت خبر اهل سنت زياد اختلاف متن داشت چون عرض کرديم آن­ها شفاهی بود مشکل­شان اين بود، اختلاف متن اين شاهد در ميان اهل سنت زياد بود و لذا آنها قائل شدند که خبر حجت نيست، اصلاً نفی حجيت خبر، اين من جدّد را بخوانيد،

س: عبارتش را بخوانم

ج: صدوق

س: عبارت کتاب من لايحضره الفقيه جلد يک صفحه 189 حديث 579 و قال اميرالمؤمنين عليه­السلام من جدّد الخبر اول

38: 55

و اختلف مشايخنا

ج: ببينيد مشايخنا سند را نگاه نمی­کند

س: فقال محمد ابن حسن صفار

ج: ببينيد از مشايخ است

س: هو جدد بالجيم لا غير، کان شيخنا محمد ابن حسن ابن احمد ابن وليد رضی الله عنه يحکی عنه انه

ج: يُحکی عنه،

س: به نظرم ظاهراً يَحکی عن صفار باشد

ج: بعيد است

س: اين طور گفته، ضبط هم به همين يَحکی ضبط کرده،

ج: احتمال دارد

س: قال لايجوز تجديد القبر،

ج: ها! از آن است

س: تطيين جميعه بعد مرور الايام عليه و بعد ما طين فی الاول و ليکن اذا مات ميت و تطيين قبره فجائز عنه بلی يرم سائر القبر

ج: يُرم سائر القبر يعنی اطراف قبر را درست بکند اما خود قبر را تجديد نکنند دور و برش را درست بکنند

س: يرمّی حالا سائر القبور اين­جا من غير ان يجدد در چاپی اين است

ج: بلی

س: و ذکر باز اين­جا می­گويد

ج: ابن الوليد

س: می­گويد اين ابن الوليد ظاهراً

ج: بلی ذکر ابن الوليد

س: عن سعد ابن عبدالله رحمه الله انه کان اقول انه هو من حدد قبراً بالحاء غير المعجمه يعنی

ج: ببين باز مشايخ است

س: درست است

س: قبراً

ج: يعنی برايش مثل پشت قرار بدهد، صنام قرار بدهد مثل کوهان شتر قبرها را اين جوری بياورد بالا

س: باز اين­جا هم ظاهراً ابن الوليد ديگر و ذکر عن احمد ابن ابی عبدالله البرقی انه قال انما هو من جدّس قبراً يا من جدس قبراً

ج: يعنی مشايخ سه جور قرائت کردند پس خبر را می­گيرد با قرائت مشايخ همان راهی که گفتم دقت کرديد

س: ايشان خيلی سنگين است و خرج عن الاسلام حکم­شان خيلی سنگين است

ج: حکمش سنگين است خب اين هم راجع به اين مطلب و ديگر

س: قرائن بعد بعضی­ها گفتند

ج: آن وقت از زمان محقق و علامه از زمان محقق و علامه تا زمانی که ما هستيم آن مبنای عدم حجيت تقريباً مسخ می­شود ممسوخ می­شود، منسوخ می­شود

س: از کی؟

ج: از زمان محقق و علامه ديگر از اين زمان رفتند رو خبر، ليکن علامه به لحاظ سند محقق هم به حسب قرائن ديگر آن، يعنی ما بعد از اين­ها مثل سيدمرتضی نداريم خيلی کم اگر تک و توکی پيدا بشود ديگر رفت روی اين دو مبنی آن وقت کسانی که مبنای حجيت خبر را گرفتند حجيت تعبدی و روی سند رفتند اختلاف متن را هم از اين راه حل کردند خود آقاي خويي هم اين کار را می­کرد که اگر حديث دو متن داشت می­گفت اين طريق صحيح است چون طريق صحيح است قبول می­کنيم

س: کاری به شواهد ديگر نداشت

ج: کار به شواهد ديگر ندارد روشن شد اما کسی که می­خواهد روی خبر با شواهد روی اين متن بايد کار می­کرد و متأسفانه کم کار کردند، چرا کم کار کردند؟ چون بيشتر رفتند روی متنی که فتوی با آن است چون بنا بود که به متن و عمل اين مطلب يک توضيحی هم می­خواهد انشاءالله.